

نگاهی سبک‌شناختی به واژگان در زبان شعر فروغ

دکتر حسن حسن‌پور آلاشتی و پروانه دلاور

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی - واحد نوشهر و چالوس

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

فروغ فرخزاد از چهره‌های صاحب سبک شعر پارسی است. یکی از وجوه مهم سبک‌شناختی شعر او، زبان متمایز شعرهایش است که در هر دو محور عمده نحو و واژگان برجسته است. این نوشتار، واژگان شعر فروغ را با شیوه توصیف و ارائه آمار بررسی کرده و هم‌چنین به تبار لغات، دایره واژگانی، برجستگی واژگان خاص مفرد و مرکب و نیز نوع و ساختمان فعل اشعار او و پیوند میان سبک واژگانی و عواطف و ذهنیت شاعر پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: سبک‌شناسی، شعر، فروغ، زبان، واژه (کلمه).

تاریخ دریافت مقاله: 86/7/1

تاریخ پذیرش مقاله: 86/2/13

Email: Alashtya@Yahoo.com

مقدمه

«آنچه ادبیات نامیده می‌شود، ناگزیر زبان هم هست. اگر هم ادبیات را ذاتاً تجاوز از زبان بدانیم، به هر حال باید بپذیریم که بیرون از زبان، ادبیاتی نیست.» (سارتر 1370: بیست‌ونه و سی). فروغ یکی از شاخص‌ترین شاعران معاصر است که گرچه چهره نهایی و هیأت کلی سبک شعر او را باید در گستره واژگان و نوع واژه‌گزینی شاعر، نحو و هم‌نشینی‌های خاص کلمات و ترکیبات، موسیقی ویژه و پرانعطف و عناصر بلاغی به شدت تأثیر یافته از

ایده و ذهنیت او جست‌وجو کرد، اما بار اصلی سبک فروغ در گرو تمایز زبان شعری اوست؛ زبانی که در فرم‌دهی دیگرگون شعرهایش نقش اساسی دارد. «لیوت در بحث‌های نقد ادبی خود می‌گوید که هر شاعر بزرگی به زبان عصر خود سخن می‌گوید» (شمیسا 1376: 97) و با این نگاه، فروغ شاید یگانه شاعر دوره ماست که در هر دو عرصه لفظ و معنی - با تعهدی انسانی و اجتماعی - مهر قطعیت بر روند نوگرایی در شعر و روشنفکری هنرمندانه زد. او به زبان کارگر، خانه‌دار، کودک، فرهیخته، عاشق، زنی تنها و ... از مسائل عمده امروز ایران و ایرانی با ذهن و اندیشه‌ای فرهیخته و حساسیتی ظریف شعر گفت و همه اینها باعث می‌شود که ارتباط با شعر او در نظر اول آسان بنماید. در این زبان کاملاً ادبی و کاملاً عاطفی، واژگان خاص و دنیای واژگانی خاص بسیار جلب توجه می‌کند که به همین سبب در این مجال، از مجموع شاخص‌های سبکی شعر فروغ، به گستره واژگان و واژه‌گزینی‌های خاص او می‌پردازیم.

واژگان در زبان شعر فروغ فرخزاد

1) واژگان کهن

فروغ در دوره اول شاعری (دفترهای اسیر، دیوار و عصیان) زبانی نسبتاً کهن‌گرا دارد. او در این آثار البته نه واژگانی کم‌استعمال که بیشتر لغات فارسی فصیح به کار برده است، اما در دوره دوم (دفترهای تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد) بیشتر با واژگان امروزی و گاه محاوره‌ای روبه‌رویم.

بسامد واژگان فارسی کهن در شعرهای فروغ از آغاز تا انجام دوران شاعری، روندی نزولی دارد و کاربرد آنها در دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» تقریباً از بین می‌رود. این کلمات از نوع کلمات دیرفهم و ناآشنا نیستند، بلکه اصطلاحاً واژگان ادبی‌اند که در زبان امروز معمولاً به کار گرفته نمی‌شوند و کاربرد آنها نوعی قدمت و کهنه‌گی به زبان می‌دهد. البته حضور این کلمات در قالب‌های کلاسیک طبیعی است. ما به دلیل فراوانی آنها، تنها به ذکر موارد و شماره صفحه از مجموعه کامل اشعار فروغ (چاپ 1368) اکتفا می‌کنیم:

خویش (12)، رمیده (14)، ساغر (15)، دمی (15)، دامان (17)، پیرایه (17)، بگذشته (21)، پیمان (24)، ساغر (24)، یارا (27)، دلبرا (31)، بزم (34)، غنوده (34)، شکفته (34)، خفته (36)، شوریده (37)، واپسین (40)، باده (44)، سوز و ساز (42)، رخت (124)، شرار (124)، آستان (133)، هودج (136)، دوشین (185)، بدرود (218)، شباب (226)، دیدگان (230)، دالان (245)، روزان (263)، خویشتن (278)، هشتی (279)، شبان (285)، صراحی (285)، تاراج (330) و ...

شکل دوم کهن‌گرایی واژگانی فروغ بیشتر در کاربرد کلمات مخفف است که در تداول فارسی امروز جایی ندارد و در دفتر آخر او نشانی از این کاربرد دیده نمی‌شود:

- بسامد ز:

کاربرد تخفیف واژگان در شعر فروغ، به ویژه درباره «از» به «ز» یا در ترکیبی مانند «کز» به جای «که از»، پربسامد و چشمگیر است. در سه دفتر اول، فروغ تقریباً در 25 درصد موارد، به جای «ز» از «از» استفاده کرده که این رقم در «تولد دیگر» به حدود 14 درصد و در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» (با وجود کاربرد تقریباً زیاد «از» با توجه به حجم شعرها) به صفر می‌رسد.

ز پام باز کن بند گران را

کزین سودا دلی آشفته دارم (فروغ 1368: 50)

و هیچ‌کس نمی‌دانست

که نام آن کبوتر غمگین

کز قلب‌ها گریخته، ایمانست (همان: 341)

- تخفیف کلمات گوناگون و حتی کاربرد چند شیوه تخفیف در یک واژه:

یاد آن خنده‌ی بیرنگ و خموش

که سراپای وجودم را سوخت (همان: 20)

در این فکر که در یک لحظه غفلت

از این زندان خامش پربگیرم (همان: 26)

یا خمش سازی خروش بی شکیم را

یا ترا من شیوه‌ای دیگر بیاموزم (همان: 193)

- دیگر کلمات مخفف (با ذکر شماره صفحه در مجموعه کامل اشعار فروغ):

بیهده (به جای بیهوده): 15 و 359، نومیدی (به جای ناامیدی): 20 و 65، به (به جای بهتر): 38، گهواره (به جای گاهواره): 192، یکدگر (به جای یکدیگر): 240، بس (به جای بسیار): 243، انده (به جای اندوه): 248 و

...

- تخفیف هجای اه به (هَ):

از انواع پربسامد تخفیف در اشعار فروغ است و در واقع عمده آنهاست:

رهروان (14)، گنه (25)، تبه (25)، نکه (143)، ناگه (26)، رهرو (29)، سیه (32)، منزلگه (37)، خلوتگه (119)، همره (193)، هرگه (219)، کوته (249)، ره (39) ...

- تخفیف حروف (به تنهایی و در ترکیب):

کاورا (به جای که او را): 15، کای (به جای که ای): 21، زین (به جای از این): 27، کاندرا (به جای که اندر): 66، کاینسان (به جای که این سان): 81، کاینچنین (به جای که این چنین): 100، ورنه (به جای واگر نه): 269، ار (به جای اگر): 165، ...

(2) واژگان عربی

نوع واژگان عربی در اشعار فروغ گرچه نخست جزو کلمات آسان و معمول راه‌یافته به زبان فارسی به نظر می‌رسد، اما پی‌بردن به ذهنیت ناامید و مضطرب او بیشتر به دلیل نوع و کثرت استفاده از این کلمات است: عطش (12 و 19 و 31 و 44 و ...)، لذات (12)، سودا (50)، حور و کوثر (50)، وجدان (43)، تمنا (45)، ستور (121)، وداع (20)، ملال (35)، محال (37 و 147 و ...)، وصال (37 و 43)، حلال (59)، زوال (281)، عبث (38 و 44 و 40 و ...)، غضب (41)، طلب (157)، مجمر (259)، محجر (250)، محفل (24)، معبر (186)، جفا (53)، قفا (39)، نقب (302)، هجر (43)، طفل (49)، ملول (128)، مضحک (319)، غریق (45)، مشوش (43 و 278)، مضطرب (419)، متورم (302)، منقلب (302)، تطهیر (220)، تشویش (138)، حزین (250)، حریق (307)، تحرک (301)، محنت (36)، عشرت (41)، الفت (62)، حرارت (43)، مرارت (43)، عاصی (218)، غافل (30 و 45 و 61 و ...)، ظاهر (40)، فارغ (43)، لایق، نقصان (335)، استغنا (335)، مورب (323)، مطبخ (355)، طویل (329)، متفکر (330)، وقیح (338)، متقبض (375)، فضلالی فکور و فضله‌های فاضل (377) و ...

در این میان، کلمات عربی بر وزن مفعول، هم از نظر فراوانی کاربرد و هم نوع و جنس آنها، که بیشتر حسی هستند، برجسته‌اند. حضور این دسته از کلمات عربی از نخستین شعرها به همراه سایر کلمات عربی و کهن پارسی آغاز شده و تا شعرهای آخر ادامه یافته است و در دفتر آخر تقریباً تنها کلمات چشمگیر عربی در آثار اوست. این کاربرد فراگیر نخست به صدای زن مجبور و محصور در زمان‌ها که در شعر فروغ فریاد می‌زند، مربوط است و دیگر نوع زندگی شخصی و خانوادگی او که شاید هرگز مطلوبش نبوده است. مقاطع زندگی فروغ عبارت بود از: سال‌های کودکی بدون فراغت و شادمانی و آسودگی‌های عمیق کودکانه، سال‌های جوانی در خانه همسری بدون احساس نشاط جوانی و بعد عصیانی که به مذاق اطرافیان خوش نیامد. او دوست داشت آزاد باشد، اما همواره کسانی می‌خواستند او در سیطره باشد و این تناقض، صفات مفعولی را در شعرش تداوم و گسترش داده است که سیر بسامد آن با توجه به حجم دفترها از «سیر» تا «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، سیری کاملاً صعودی است.

در ادامه این صفات را به ترتیب و با ذکر بسامد می‌بینیم:

معصوم و مرموز (12 بار)، معشوق (9 بار)، مغشوش (8 بار)، مغرور و مخفی (6 بار)، مصنوع و مدهوش و متروک و موجود (5 بار)، مشکوک و معلوم و مفهوم و مسموم (4 بار)، مصلوب و محصور و مودی و محکوم و مغلوب و محدود و مشغول و مغروق (3 بار)، مسلول و مایوس و منفور و مجنون و مسکون و مفلوج (2 بار)، مهجور و مسحور و موهوم و مجهول و مجذوب و مفلوک و مبهوت و مخدوش و ملعون و مرطوب و محزون (1 بار).

می‌بینیم که جز در مواردی معدود، بقیه که حس‌هایی انسانی هستند، همه منفی‌اند و از آنها طنین خشم و یأس، شنیده می‌شود.

3) دایره واژگان

در ابتدای شاعری، دایره واژگان فروغ به کلمات معهود سنت ادبی و رماتیک‌های آن دوره محدود می‌شود، اما در سال‌های اوج شاعری‌اش به افقی وسیع دست می‌یابد که کلمات روزمره و حتی خشن، رام شعر او می‌شوند. ذهن فروغ در حوزه‌های زنانه و مادرانه، عناصر طبیعت، عناصر زندگی شهری و ارونیسم بیشتر دور می‌زند، اما هر کلمه‌ای می‌تواند به رنگ فروغ درآید. حوزه‌های برجسته واژگان فروغ را در دسته‌بندی زیر می‌بینیم:

مظاهر زنانه

جایگاه ویژه فروغ در ادب فارسی در درجه نخست به دلیل صدای خاص زنانه‌ای است که از شعرش شنیده می‌شود. او کاملاً و به قول خودش خوشبختانه یک زن است. این دید همواره از ابتدا تا انتهای شعرهایش جاری است و در دوره دوم شاعری، به هویتی زنانه، همراه با شهود و جزئی‌نگری تبدیل می‌گردد.

در بین این جنس واژگان، کلمات زن و دختر با مجموع حدود 62 بار تکرار، پربسامدترین و سپس عطر با 52 بار، گیسو و مو با 50 بار و دامن و دامان با 45 بار، انواع لباس و پارچه: پیرهن، پیرهن زیر، عرق‌گیر، چادر، چادرنماز، جامه، رخت، تنبون، حریر، ابریشم، مخمل، پرنیان و ... با مجموع بیش از 40 بار، گریه و اشک با مجموع حدود 35 بار، ناز و نازک با 32 بار، و زیبا و زیبایی با حدود 32 بار تکرار در مرتبه‌های بعد قرار دارند. دایره واژگان زنانه فروغ محدود به اینها نبوده و شامل دسته‌های زیر هم می‌شود که در بخشیدن رنگ کلی زنانه به اشعارش نقش اصلی دارند:

- وسایل زنانه: آینه، شانه، سنجاق، گوشوار، تاج، حلقه، ادکلن، سرمه، خلخال، زنبیل، کفش، اکلیل و ...
- کلمات مربوط به خانه‌داری: چرخ خیاطی، جارو، فرش، قالی، اجاق، آشپزخانه، بند رخت، پرده، وسایل آشپزخانه (کاسه، فنجان، پیاله، سفره، ...) و ...
- نام غذاها و نوشیدنی‌ها: ترشی، دوغ، چلوکباب، آش رشته، کشک، چای و ...
- وسایل خیاطی (باتوجه به سابقه آموزش خیاطی فروغ در هنرستان): انواع پارچه که در بین آنها ابریشم و حریر پربسامدترند، چرخ خیاطی، تور، پولک، سوزن، منجوق کاری، خامه‌دوزی، بردری‌دوزی و ...
- انواع واژگانی که به جنس مؤنث اشاره می‌کند: زن، دختر، دخترک، خدمتکار، لچک به سر، خاله خانجایی، مادر، مام، مادر بزرگ، خواهر، لیلی، فاطمی، شاعره، کولی خانم، حور، حضرت مریم، عروس، ماده، فواحش، ماما، دایه، ننه قمر و ... که وسعت نگاه فروغ به اقشار مختلف زنان و بینش اجتماعی او از گستردگی این حوزه واژگانی پیداست.

مظاهر مادرانه

غیر از نگاه مادرانه غیرقابل کتمان زن به هستی و جز نسیم مادرانه‌ای که در تکرارهای زمزمه‌وار فروغ به عنوان لالایی‌های ابدی، در شعرش می‌وزد، کلمات صریحی هستند که اشاره به مادر وجودش دارند و وابستگی عمیق او به کودکان و دوران کودکی را نشان می‌دهند.

در این میان، واژه‌های کودک، طفل، طفلک، بیچه، نوزاد و جنین با مجموع حدود 58 بار تکرار، بارزترین جلوه‌اند و سپس واژه مادر که بیش از 26 بار تکرار شده است. مظاهر مادرانه گهواره، 8 بار، لالایی 7 بار و شیر 7 بار تکرار شده‌اند. فروغ سه بار نام فرزندش «کامی» را آورده و یک بار گفته پسر کوچک من. بازی‌ها و امور کودکانه و نام اسباب‌بازی‌ها بیش از 25 بار در شعرهایش دیده می‌شود: بادبادک، بادکنک، عروسک، توپ، جقجه، پستانک، مشق، هفت سالگی، مدرسه، الفبا، لواشک، شوکولات، قایم موشک، الاکلنگ، یه قل دو قل و ...
جواهرآلات و سنگهای قیمتی

از دیگر جلوه‌های زنانه و شاید ناخودآگاه جاری در اشعار فروغ، توجه به جواهرآلات، به ویژه به صورت رنگ و صفت، است که حتی مثلاً باران را هم به صورت تارهای نقره‌ای باران می‌بیند. در این میان طلا با حدود 11 بار تکرار بیشترین حضور را دارد. کلمات دیگر به ترتیب بسامد عبارتند از: بلور 10، نقره 8، زر 7، الماس، گوهر، مرمر و مروارید 4، سیم 3، عاج، صدف 2 و نگین، مرجان و شمش 1 بار.
مظاهر طبیعت

فروغ در دوره نخست، شاعری رمانتیک است و توجه به طبیعت و اجزای آن از خصوصیات شعرهایش است. در دوره دوم، این توجه به صورتی عینی و صمیمانه ادامه می‌یابد. او گاه جزئی از طبیعت است:

دستهایم را در باغچه می‌کارم

سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم

و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم

تخم خواهند گذاشت (فروغ 1368: 389)

توجه او به طبیعت و عناصر آن را که شاخصه‌ای سبکی است در چند دسته می‌توان بررسی کرد:

- کلمات مربوط به اوقات طبیعی

در شعر فروغ، زمان زنده جاری است. اوقات او در گذر لحظه‌های طبیعی سپری می‌شود. بسامد واژه لحظه

با 58 بار و زمان با 36 بار تکرار، این اهمیت را نشان می‌دهد:

در لحظه‌ای که باید، باید، باید

مردی به زیر چرخ‌های زمان له می‌شود

مردی که از کنار درختان خیس می‌گذرد... (همان: 410-409)

روز و شب و فصل‌ها، از مظاهر عمده طبیعی گذران لحظه و زمان در شعر فروغ هستند:

- کلمات حوزه روز و شب

یکی از پر جلوه‌ترین حوزه‌های واژگانی در شعرهای فروغ این دسته است که به ترتیب بسامد، شامل گروه‌های زیر است:

شب و مظاهر آن: شب (174 بار)، ماه و مه (51 بار)، ستاره و اختر (60 بار).
روز و مظاهر آن: روز (120 بار)، خورشید و آفتاب (90 بار)، صبح (24 بار)، ظهر (4 بار)، غروب (4 بار)، طلوع (2 بار).

که در مجموع گروه شب و مظاهر آن در فضای یأس آلود برخی شعرها بسامد بیشتری دارند.

- کلمات حوزه فصل‌ها

بهار (25 بار)، تابستان (7 بار)، باران (17 بار)، در مجموع: (49 بار).

پاییز (10 بار)، زمستان (4 بار)، برف (11 بار)، در مجموع: (25 بار).

می‌بینیم که با وجود نوع استفاده فروغ از این کلمات، به ویژه در دوران کمال شاعری، گرچه احساس می‌شود در شعرهایش همیشه زمستان است و برف می‌بارد، پس‌زمینه و ناخودآگاه سرشار از شور و احساس او، در بسامد بالای واژگان بهار و تابستان و بهار نسبت به گروه دیگر، مشاهده می‌شود، افزون بر اینکه کاربرد زمستان و برف معمولاً خوشایند است و با این‌که جزء جزء لحظه‌هایش بیشتر شب آلود است، اما فردای بهاری و بارانی را هم در نظر دارد.

- اجزای مهم طبیعت

آسمان با 62 بار تکرار، بیش از زمین (با 40 بار تکرار) در شعر فروغ آمده است، و باد با 46 بار تکرار، بیش از نسیم (با 37 بار تکرار) در شعر او وزیده است که از روح سرکش او سرچشمه می‌گیرد. در بین مظاهر بزرگ طبیعی، دریا و اقیانوس با 39 بار، کوه با 11 بار و جنگل با سه بار تکرار در شعر فروغ دیده می‌شود.

- گیاهان

فروغ بیش از همه اجزای طبیعی با گیاهان آمیخته و حل شده است و با دید روشن و وسیع خود به همه گیاهان توجه کرده است. در این میان کلمه گل با 84 بار، باغ و باغچه با 58 بار و درخت با 34 بار تکرار بیشترین حضور را دارند. از بین گلها، اقاقی با 11 بار، گل سرخ با 10 بار و لاله با 9 بار، بیشتر تکرار شده‌اند و از میان درختان، کاج با 4 بار تکرار به چشم می‌خورد. اجزای گیاهان هم مورد توجه بسیار فروغ بوده که بیش از همه، شاخه (30 بار) و شکوفه (11 بار) به کار رفته‌اند. در ادامه، واژگانی را که فروغ در این حوزه به آنها توجه داشت، می‌آوریم:

گل‌ها: شقایق، اقاقی، بنفشه، شمعدانی، لاله، نرگس، قاصد، زنبق، لاله عباسی، گل سرخ، کوب، مریم، نسترن، یاس، نیلوفر، سوسن، یاسمن، شب‌بو، پیچک، گلپونه و ...

اجزای گل و گیاه: شاخه، بوته، دانه، میوه، برگ، شکوفه، ساقه، جوانه، غنچه، گلبرگ، تخم، ریشه، نهال، خوشه، شاخسار و ...

نام درخت و میوه: بید، نخل، سپیدار، زقوم، سدر، طوبی، گیلاس، سیب، گردو، گلابی، آلوچه و ...
مکان رویش گیاه: جنگل، باغ، باغچه، گلزار، نخلستان، گلشن، کشتزار، گلدان، نزار، گندمزار، چمنزار، سبزه‌زار، گلکاری، مزرعه و ...

گیاهان دیگر: سبزه، چمن، علف، گندم، هندوانه، خربزه، پیاز، کتان، باقلا، شبدر، ...

- حیوانات

حیوانات، هم در ادبیات کلاسیک و هم در شعر مدرن جایگاه ویژه‌ای دارند. شعر فروغ نیز نه تنها از این قاعده (حضور حیوانات) مستثنی نیست، بلکه بسیاری از حیوانات مثل کلاغ، که کاربرد فراوانی دارد و در شعر امروز شدیداً غارگار می‌کند، در سروده‌های او مجوز ورود یافته‌اند که در بین آنها، ماهی با 40 بار تکرار بیشترین بسامد را دارد. واژه مرغ (به معنی عام و بیشتر مجازی در دوره اول) با 27 بار تکرار و پرنده با 25 بار در مرتبه بعدی‌اند. مار (10 بار)، کبوتر (9 بار)، گنجشک (7 بار)، کلاغ (6 بار)، موش (5 بار)، آهو و کرم (4 بار) در شعرهای فروغ دیده می‌شوند.

حیواناتی نظیر پرستو، پروانه، قورباغه، غوک، گربه، خروس، گرگ، خفاش، گوسپند، سگ، خرگوش، زنجره، رتیل، سیرسیرک، قناری، اسب، عقاب، سیمرغ، بلبل، خر، قو، ملخ، سوسک، کاکلی، سار و ... با بسامدهای کمتر حضور دارند. می‌بینیم که دایره واژگانی او در این زمینه هم خیلی وسیع است.

حوزه واژگان اروتیک

از جمله شاخصه‌های سبکی شعر فروغ بیان بی‌پرده مسائل شهوانی در شعر است که تا این حد بی‌پروا، آن هم از سوی یک زن در ادب فارسی، بی‌سابقه است.

«باتوجه به این‌که زبان فارسی از نظر ساختاری جنس‌گرا نیست و از نظر ارزش‌های فرهنگی جنس‌گراست، اصطلاحات و واژه‌هایی در فرهنگ و ذهنیت ایرانی وجود دارد که کاربرد آنها توسط زن، خوشایند و پسندیده نیست، اما فروغ این چهارچوب را نادیده گرفت و داغ بوسه بر لب‌های تشنه و شهوت و هوس را به تصویر کشید که در زبان زنان شاعر بی‌سابقه بود» (فرخزاد 1380: 245).

در ادامه فراوانی انواع این واژگان را می‌بینیم: بوسه با 60 بار و لب با 150 بار تکرار، پربسامدترین واژگان این حوزه‌اند و سپس کلمات گروه لذت، هوس، کام، وسوسه، شهوت، خواهش، تشنج، عسرت، تمنا، بکارت و ... با حدود مجموع بیش از 60 بار در جایگاه بعدی قرار دارند. گروه آغوش، هماغوشی و همخوابگی با بیش از 60 بار و تن و پیکر نیز با بیش از 60 بار تکرار رتبه بعدی را دارند. اندام‌های جنسی با مجموع بیش از 55 بار و بستر با حدود 28 بار تکرار آمده‌اند. انواع واژگان دیگری از این حوزه با بسامدهای کمتر هم دیده می‌شوند: عریان، برهنه، جفت، آب جادو و ...

مظاهر شهری

از خصیصه‌های مهم شعر فروغ، شهری بودن آن است و به تبع، بسامد واژگان شهری در شعرش زیاد است و

این رنگ هرچند ابتدا در طرح شعرهایش کم است، به تدریج در مراحل کمال شاعری، غلیظتر شده و صبغه شهری به روشنی در شعرهایش جاری و ساری می‌گردد. فروغ شاعر زندگی است؛ زندگی امروز در شهرهای امروزی. این واژگان را در چند گروه می‌بینیم:

شهر و کوچه پربسامدترین واژگان این حوزه‌اند. در این گروه کلماتی مانند میدان، خیابان، ایستگاه، فواره، چهارراه، بازار، بیمارستان، سردخانه، پل، برج، کارخانه، پامنار، شابدوالعظیم، المپیک، سینما، توپخانه و ... قرار دارند. گروه‌های بعدی کلماتی هستند نظیر انفجار، خمپاره، مسلسل، بمب، آهن، سرب و ... و نیز پاسبان، گشتی، رفتگر و ... و قانون، حقوق، تمدن، فرهنگ، مجلس و ... و همچنین کلماتی چون پستی، بستنی، شوکولات، شربت سیاه‌سرفه، ... و ابزارهای انسان شهری مثل روزنامه، قیض، مجله هنر و دانش، مقوا، تقویم، چراغ، شناسنامه، چلچراغ، چکمه لاستیکی، پلاسکو، کاشی، ماشین دودی، تخت فبری، رادیو، قبض، کارد، فندک، عکس، خودکار، جدول، دستگاه، کباب‌پز برقی، ساعت نوازر، تیر تلگراف و ...

حوزه اعتیاد و مستی

در شعر فروغ نوعی از کلمات هم فراوانند که در دوره اول شاعری‌اش بیشتر در ادامه سنت ادبی بوده و واقعی و عینی نیستند و بیشتر در مقوله معانی و مجازی و استعاره‌اند، اما در دوره دوم به عنوان مسائلی که در جامعه و تمدن امروز حضوری عینی و ملموس دارند و در معانی حقیقی خود به کار رفته‌اند، با آن روبه‌رو می‌شویم. در دوره اول شاعری او این کلمات به ترتیب بسامد عبارتند از: مست و هم‌خانواده‌ها (56 بار)، باده (17 بار)، جام (32 بار)، می (25 بار)، پیمانه (7 بار)، ساغر (5 بار)، ساقی (5 بار)، خمار و ... و در دوره دوم، کلمات: شراب (4 بار)، سیگار (4 بار)، افیون (2 بار)، الکل (1 بار)، جام (2 بار)، اعتیاد و معتاد (4 بار)، مسکن (1 بار)، منگ (1 بار)، توتون (1 بار)، اشنو (1 بار) و ... قرار دارند که تفاوت آنها به روشنی دیده می‌شود.

حوزه رنگ و نقاشی

می‌دانیم فروغ دوره نقاشی گذرانده و از آثار او، چندین پرتره هم باقی مانده است. باتوجه به این زمینه و ذهنیت، حضور مظاهر نقاشی و رنگ در اشعار او بسیار چشمگیر است، به ویژه در دفتر آخر. خط، نقش و حجم، گویی با شعر فروغ است که وارد شعر معاصر می‌شود و در شعر دیگران گسترش می‌یابد. واژه حجم از واژگان خاص این شاعر بزرگ است که 8 بار و تنها در دو دفتر «تولد دیگ» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به کار رفته است. نقش حدود 31 بار در اشعار فروغ به کار رفته که تنها یک بار آن مربوط به دو دفتر آخرش است و خط در مجموع 32 بار در شعرهایش آمده که تنها 4 بار آن در دوره نخست شاعری و باقی در دو دفتر آخر اوست.

سفر حجمی در خط زمان

و به حجمی خط خشک زمان را آبتن کردن

حجمی از تصویری آگاه

که ز مهمانی یک آینه برمی گردد (فروغ 1368: 390)

کلمه رنگ در قالب رنگ، رنگ‌ها، پریده‌رنگ، بیرنگ، شبرنگ، رنگ رنگ، رنگین، خوشرنگ و ... با حدود 89 بار تکرار، پربسامدترین واژه در این موضوع است و سپس سیاه و سیه با حدود 60 بار، روشن و تیره هر کدام با بیش از 45 بار تکرار و بعد رنگ‌های زیر در مرتبه‌های دیگر قرار دارند:

سبز (35 بار)، سرخ (30 بار)، آبی (16 بار)، سفید و سپید (16 بار)، زرد (10 بار)، طلایی (9 بار).
در مرتبه بعد رنگ‌هایی با بسامدهای کمتر قرار دارند: بنفش، برفی، نقره‌ای، سیمگون، سیمین، زرین، قیری‌رنگ، صورتی، قرمز، نیلگون، فسفری و ...

انبوهی مجموع رنگ سیاه و سرخ و تیره در مقایسه با سپید و آبی، بیانگر دنیای مایوس و عصبی فروغ است و در عین حال بسامد سبز، بیانگر امید جاری در روح عاصی او برای شکل‌گیری انسانی دیگر و دنیایی انسانی‌تر است، هرچند بررسی روان‌شناسانه رنگ‌ها در شعر یک شاعر تخصصی ویژه و کنکاشی دقیق می‌طلبد. انسان‌ها به دلیل روان‌های متفاوت، برداشت‌های متفاوتی از رنگ‌ها و شکل‌ها دارند و گویی تفسیر کلی آنها، پیچیده‌ترین کارهاست.

4) کلمات کلیدی

بسیاری از واژگانی که در بخش دایره واژگان بررسی شد، جزو واژگان کلیدی و شخصی فروغ هستند، مانند زمستان، گیسو، حجم، افاقی، ماهی، آبی، شب و ... که از پرداختن دوباره به آنها می‌پرهیزیم و توجه ویژه شاعر را به برخی کلمات دیگر پی می‌گیریم:

ادات تشبیه

در شعر فروغ به دلیل فراوانی تشبیه، ادات تشبیه هم بسیارند و نگاه توسعه‌یافته فروغ باعث شده تا او از انواع ادات تشبیه استفاده کند. در این میان کاربرد شخصی «گویی» با حدود 50 بار و «انگار» با 17 بار تکرار، ویژه است. البته جلب توجه آنها نه به دلیل بسامد بیشتر نسبت به سایر ادات است، بلکه به دلیل کاربرد وسیع و خاص آنها نسبت به شعرهای شاعران دیگر و دیگر ادات تشبیه است. برای فروغ که همه چیز را لیز و لغزنده و مشوش می‌بیند و هیچ‌چیز برایش ثبات و قطعیتی ندارد، معنای واقعی این دو واژه افزون بر این‌که ادات تشبیه‌اند، با ذهنیت شاعر در تناسب کامل است:

معشوق من

گویی ز نسل‌های فراموش‌گشته است

گویی که تاتاری

در انتهای چشمانش

پیوسته در کمین سواراست

گویی که بربری

در برق پر طراوت دندان‌هایش

مجدوب خون گرم شکاریست (فروغ 1368: 324)

فروغ در دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» به طور عمد و تقریباً انحصاری از انگار استفاده می‌کند:

انگار در مسیری از تجسم پرواز بود که یک روز آن پرنده نمایان شد

انگار از خطوط سبز تخیل بودند

آن برگ‌های تازه که در شهوت نسیم نفس می‌زدند

انگار

آن شعله بنفش که در ذهن پاک پنجره‌ها می‌سوخت

چیزی به جز تصور معصومی از چراغ نبود (همان: 398-399)

صفات

همه تنش‌هایی که فروغ در دوران کوتاه زندگی‌اش تجربه کرده، مانند زود عاشق شدن، زود جدا شدن، زود مادر شدن، زود از فرزند دور ماندن و ... و همچنین نوع ارتباط با خانواده و ناامنی در روابط عاطفی با دیگران، باعث شده این زن تنها با ذهنی عصبی و خسته و پرتنش شعر بگوید. در نتیجه در شعر او با فراوانی صفاتی روبه‌رویییم که القاگر این حس‌ها هستند. کلمات بر وزن «مفعول» که پیش از این بررسی شد، قسمت مهمی از انواع این صفات‌اند. در ادامه به تعداد دیگری از صفات شخصی در شعر فروغ می‌پردازیم، البته صفات مرکبی مانند بدخو، کینه‌جو، دیوانه‌جو و ... در قسمت کلمات مرکب بررسی می‌شوند.

فروغ بیش از همه چیز «تنها»ست و این صفت حدود 60 بار در شعرش آمده و نیز «خسته» است که این واژه نیز 57 بار تکرار شده است. «سخت» در شعر فروغ نقش مهمی دارد و هم به عنوان صفت و هم به عنوان قید 35 بار آمده است، افزون بر آن به عنوان نوعی تأکید برای قیدهای دیگر یا صفت‌های دیگر هم به کار می‌رود. در مرتبه بعدی، صفت «لرزان» با بسامد 17 بار که اشاره‌ای به عصر عدم قطعیت و تزلزل در همه ارکان زندگی است. «مضطرب» و «اضطراب» (13 بار) و «مشوش» و تشویش (12 بار) در نشان دادن دنیای پر از نگرانی فروغ نقش مهمی دارند و همین‌طور «پریشان» با 15 بار و «افسرده» با 8 بار و در ادامه «سست» با 10 بار تکرار، به مفهوم بی‌اعتباری امور عمق می‌بخشند.

ضمایر اشاره

شاید فروغ با شخصیت متفاوت و هنجارشکنش همواره در جست‌وجو بوده است؛ جست‌وجوی اینی که پنهان شده و آنی که در دست نیست و این باعث می‌شود با یک بار خواندن مجموعه شعرهایش، متوجه کاربرد وسیع «این» و «آن» شویم. گویا او هنوز دخترک بازیگوشی است که با انگشتان کوچکش به چیزی مبهم اشاره می‌کند. در دوران اول شاعری، این و آن هر کدام حدود 290 بار با بسامد مساوی به کار رفته‌اند و او فروغی

است بر سر دو راهی تردید بین این و آن با جاذبه یکسان، اما در دوره دوم، «آن» با بسامد حدود 170 بار، تقریباً نزدیک دو برابر «این» با بسامد 90 بار به کار رفته است. با گذشت زمان، فروغ از «این»های دم‌دستی و روزمره و بازیچه‌های فریبنده فراتر رفته و به سمت «آن» دور از دست پرواز می‌کند. شاید این «آن» نتیجه گذشتن او از سطح زندگی به مفاهیم عالی انسانی باشد.

ضمایر منفرد شخصی

«من»، «تو» و «او» از واژگان اصلی شعرهای فروغ هستند، زیرا او شاعری است که به درون و به فرد خیلی اهمیت می‌دهد. بیشتر شعرهای فروغ «من سرایی» هستند و کمی کمتر برای «تو» و باز هم کمتر برای «او»، یعنی بیش از هر چیزی در شعر فروغ، «من» مشاهده می‌شود و شعرهای او نمایش بزرگ من او هستند و من تو. در دوران نخست شاعری، نزدیک به 990 مورد ضمیر منفرد شخصی در شعر فروغ دیده می‌شود که در دوران دوم این ضمایر به حدود 380 مورد می‌رسند و در این میان، «من» با 53 درصد، رتبه اول را دارد، «تو» با 30 درصد در مرتبه دوم و «او» با 17 درصد در جای سوم قرار می‌گیرد که کاربرد «من» در دوران دوم بیش از دوران اول است، زیرا در آغاز راه شاعری، فروغ بیشتر در گیرودار ذهنی با معشوق متجلی در «تو» و «او» بوده است.

کلماتی به رنگ فروغ

در دنیای خاص فروغ برخی مفاهیم پررنگ‌تر است. او همه زوایای نزیسته زندگی را هم زیسته و خط قرمزها را ندیده گرفته است، در نتیجه کلمات دنیای او بسیارند که پیش از این به بسیاری اشاره شده است. برخی واژگان در شعر فروغ دوگانه‌اند یعنی دو سویه متضاد، خشن و لطیف، مطلوب و نامطلوب و ... دارند که در این تقابل، غلبه بیشتر با جنبه مطلوب است، مگر درباره مرگ که در برابر زندگی پربسامدتر است. در شعر فروغ، گروه چشم، نگاه و دیده با مجموعه 306 بار بسامد بالایی دارند و در میان آنها، «چشم» پربسامدتر است. فروغ دیده را به عنوان کلمه‌ای کهن در بافت امروزی، بسیار به کار برده و این یکی از خصیصه‌های سبکی شعر اوست.

بر او ببخشایید

بر خشم بی تفاوت یک تصویر

که آرزوی دوردست تحرک

در دیدگان کاغذیش آب می‌شود

... بر او ببخشایید

بر او که از درون متلاشی است

اما هنوز پوست چشمانش از تصور ذرات نور می‌سوزد (فروغ 1368: 302)

گروه کلمات آتش، گرما، شعله، شرار، سرما، سرد، یخ و ... با مجموع حدود 220 بار، از دیگر واژگان مورد

علاقه فروغ هستند که در دوره اول، به ویژه آتش و شعله و گرما، پربسامدترین و در کل هم نسبت به سرما و سرد و یخ بیشترند. مفهومی که فروغ به دست می‌دهد، درباره گروه اول بیشتر مجازی است و درباره گروه دوم، حقیقی.

دیگر کلمات خاص مبین دنیای فروغ، عشق، نفرت، ایمان و گناه هستند که در مجموع بیش از 200 بار در شعرهای او حضور دارند و در بین آنها، «عشق» با 150 بار تکرار، پربسامدترین است، اما «گناه» تقریباً سه برابر «ایمان» به کار رفته و «نفرت» در مقایسه با «عشق» خیلی ناچیز است.

کلمات دیگر مورد علاقه فروغ، تاریکی و ظلمت هستند (با مجموع حدود 70 بار تکرار) که هر چند از گروه چراغ، نور و روشنایی (با مجموع 100 بار تکرار) کمترند، اما نمود ویژه‌ای دارند. البته فروغ همان طور که می‌گوید:

گوش کن

وزش ظلمت را می‌شنوی؟ (فروغ 1368: 291)

به همان اندازه هم طالب نور و روشنی است:

اگر به خانه‌ی من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار

و یک دریچه که از آن

به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم (همان: 343)

از دیگر کلمات خاص فروغ دل و قلب هستند (با حدود 147 بار تکرار). گروه کلمات گور، مرگ و قبر و زنده و زندگی هم از واژگان ویژه شاعرند و از درگیری‌های مهم ذهن و جهان‌بینی او به شمار می‌آیند.

افزون بر «گیسو» که در شعر فروغ زنده است و در واژگان زنانه به آن پرداخته شد و «چشم» که در همین بخش دیدیم، عضو مهم دیگر از نظر فروغ، «دست» است که او در برخی شعرها و بر اثر همان روح عاصی و ستیزه‌جویی از آن با لغت «پنجه» یاد می‌کند:

می‌توان با پنجه‌های خشک

پرده را یکسو کشید و دید

در میان کوچه باران تند می‌بارد (فروغ 1368: 318)

خشونت و عصبی بودن شاعر در آن لحظه از ترکیب پنجه‌های خشک به جای دست‌های گرم، پیداست. «دست» از واژگان مثبت و روشن و دوست‌داشتنی فروغ است.

ای سراپایت سبز

دستهایت را چون خاطره‌ای سوزان، در دستان

عاشق من بگذار (همان: 292)

از دیگر کلماتی که فروغ به آنها توجه دارد، زندان، قفس، خانه و پنجره است (با مجموع حدود 108 بار)

در شعرهای فروغ، به ویژه دوره اول، زندان و قفس پربسامد و پرکاربرد بوده‌اند؛ زمانی که او در خانه همسر یا پدر حس زندانی بودن داشته است. اما بعدها در دوران پختگی شعر و شعور، در خانه دنبال آرامش و امنیت است. «اتاق و خانه حس بدیهی سعادت را در ذهن زنانه فروغ متبلور می‌کند و اگر برخی شعرهای فروغ در فضای یک اتاق می‌گذرد، از این روست که برای او هر اتاقی مرکز جهان است و او دنیا را به درون اتاق فرامی‌خواند، به جای آن‌که از اتاق بیرون برود» (ساری 1380: 55) و پنجره، روزنه‌ای است که نور و روشنی و نسیم و آزادی را به ظلمت تنهایی و آشفتنگی فروغ دعوت می‌کند. پنجره از کلیدواژه‌های مهم شعر او و بسامدش بیش از «زندان» و حتی «خانه» است.

در شعر فروغ دفعات استفاده از واژه زن و مرد تقریباً مساوی است و این دو واژه مجموعاً 88 بار تکرار شده‌اند. زن در ابتدا زنی است در پی هوس و کام و زنی که او را فقط «بهر عشرت آفریدند»، اما در مراحل بعد به زنی می‌رسد «تنها، در آستانه فصلی سرد». «واژه مرد با رنگ و سیمای جدید خود، با دشواری، به درون فرهنگ واژه‌های عاشقانه و سنتی وارد می‌شود که، بخصوص در آثار فرخزاد، رنگ دیگری نیز یافته است، که آن ویژه شخصیت زنانه اوست. سرانجام مرد در (عصیان) در ردیف حریف و مخالف قهرمان زن، در شعر ظاهر می‌شود و در برابر زنی برمی‌خیزد که در دفاع از حقش برای تساوی و برابری و حق خلاقیتش، برخاسته و به مبارزه ایستاده است. عشق، شادی‌ها را به شاعر شناساند و بر او آشکار ساخت که شاعر است، حال او باید در این نقطه از زندگی بزرگ‌ترین تصمیم خویش را بگیرد؛ یا معشوق را تغییر دهد یا از عشق چشم‌پوشد» (کلیاشورینا 1380: 164). هرچند او به مرد پیوست و از مرد گسست، اما همواره در کنار زن ذهنش، مرد هم حضور و نمود دارد و وقتی که با خود زمزمه می‌کند:

و این منم

زنی تنها

در آستانه‌ی فصلی سرد (فروغ 1368: 395)

می‌داند:

مردی از کنار درختان خیس می‌گذرد (همان: 396)

حسرت و امید با مجموع حدود 87 بار و با برتری حضور امید، از واژگان و موتیف‌های اصلی دنیای زبانی فروغ‌اند.

«دوست» و «یار» هم در اشعار فروغ رنگ خاصی یافته‌اند (با بسامد مجموع 51 بار)، به ویژه «یار» که رنگی عاطفی و صمیمی دارد و دوستی خالص است که برای شاعر جفتی جاودان شده است. «واژه یار از نظر مفهوم و ظرفیت، بارهای عاطفی گوناگون با خود دارد: دوست، معشوق، بت و خدا.» (علی‌پور 1378: 46) با نگاه سبک‌شناسانه به کلمات شعرهای فروغ به تعداد دیگری از واژگان برمی‌خوریم که با الگویی تکرارشونده و کاربردی ویژه، در فضا سازی شعرهای او مؤثرند و با ذکر بسامد، تعدادی از مهم‌ترین آنها را

می‌بینیم: صدا (92 بار)، راه (80 بار)، خدا (75 بار)، سایه (70 بار)، آب (63 بار) و سلام (25 بار).

5) عینیت و ذهنیت در واژگان

شعر فروغ در دوره اول شاعری وابسته به کلیشه‌های سنت ادبی است و جهان‌بینی او هم تکامل نیافته و بسامد اسم معنی در اسیر، دیوار و عصیان زیاد است و نسبت به آنها بسامد اسم ذات در «تولد دیگر» و به‌ویژه «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» بیشتر است.

برخی از اسم‌های معنی در دوره اول عبارتند از: هوس، مستی، حسرت، اندوه، لذت، درد و ... و برخی از اسم‌های ذات در دوره دوم مانند: باغچه، کاشی، آینه، پنجره، ساعت، میز و

درواقع فروغ همواره صمیمانه و صادقانه سخن گفته است. او در دوره اول، با توجه به رمانتیسیم حاکم بر فضای شعرهایش از کلمات ذهنی بیشتر استفاده می‌کند و این مولود نوع نگاهش به زندگی و شعر است:

ای زن که دلی پر از صفا داری

از مرد وفا مجو، مجو، هرگز

او معنی عشق را نمی‌داند

راز دل خود به او مگو هرگز (فروغ 1368: 77)

در دوره دوم شاعری، فروغ زندگی را در شعرهایش به طور ملموس و عینی به نمایش می‌گذارد. گرچه در این دوره، شاعر ذهنیتی اجتماعی و فلسفی دارد و از بسیاری مفاهیم ذهنی و فلسفی سخن می‌گوید، چون در بیان آن به زندگی، جهان، اشیا و پدیده‌ها می‌نگرد و از تجارب فردی سود می‌جوید، زبانی می‌یابد سرشار از حس که می‌شود به همه کلماتش دست کشید و آنها را دید و شنید و بوید و حتی چشید:

او ناامیدیش را هم

مثل شناسنامه و تقویم و دستمال و فندک و خودکارش

همراه خود به کوچه و بازار می‌برد (همان: 425)

اما در نگاه کلی در اشعارش تعادل بین واژگان آفاقی و انفسی برقرار است:

دیدم که پوست تنم از انبساط عشق ترک می‌خورد

دیدم که حجم آتشم

آهسته آب شد

و ریخت، ریخت، ریخت

در ماه، ماه به گودی نشسته، ماه منقلب تار

در یکدیگر گریسته بودیم

در یکدیگر تمام لحظه بی‌اعتبار وحدت را دیوانه‌وار زیسته بودیم (فروغ 1368: 308)

6) بافت واژگان

«فروغ فرخزاد درباره‌ی واژگان، تجربه و برخورد زنده با واژه‌ها حرف‌هایی دارد که بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم: من به دنیای اطرافم، به اشیای اطرافم و آدم‌های اطرافم و خطوط اصلی این دنیا نگاه کردم، آن را کشف کردم و وقتی خواستم بگویمش، دیدم کلمه لازم دارد؛ کلمه‌های تازه که مربوط به همان دنیا می‌شود. اگر می‌ترسیدم، می‌مردم، اما نترسیدم، کلمه‌ها را وارد کردم. به من چه که این کلمه‌ها هنوز شاعرانه نشده است. جان که دارد، شاعرانه‌اش می‌کنیم... زندگی ما فرق دارد؛ خشن است؛ تربیت نشده است؛ باید این حالت‌ها را وارد شعر کرد، شعر ما اتفاقاً به مقدار زیادی خشونت و کلمات غیرشاعرانه احتیاج دارد تا جان بگیرد و از نو زنده شود...» (کلیاستورینا 1380: 153)

«همان طور که در نگاه نیما هیچ واژه‌ای به خودی خود و فی ذاته شاعرانه یا غیرشاعرانه نیست، تنها کاربرد آن و کارکردی که می‌یابد، تعیین‌کننده‌ی شاعرانه بودن یا نبودن آن است» (علی‌پور 1378: 210). در اشعار فروغ هم، غیرشاعرانه‌ترین و خشن‌ترین کلمات، بافتی شدیداً شاعرانه به شعر می‌دهد. این دست‌اندازهای واژگانی در سنت ادبی رایج فارسی از سایه‌روشن‌های سبک زبانی شعر فروغ است. روحیه‌ی عصیانگرش در کلماتی حاوی این احساسات و جنس واژگان غیرلطیف و دید خاص به دنیای اطراف، بیشتر این خصیصه را تقویت کرده است، به‌طور مثال شعر «دیو شب» یک لالایی است، اما چون از زبان مادری عصبی و با حس گناه است، «در بافت این لالایی از واژه‌های نرم و آهنگین نشانی نیست. فضای شعر را سرفه‌های دیو شب، که گناهکاری مادر آلوده‌دامن را می‌نکوهد و ناله‌های فروغ که پژواک این نکوهش‌هاست، پر کرده است» (فرخزاد 1380: 281):

لای لای، ای پسر کوچک من

دیده بر بند، که شب آمده است

دیده بر بند، که این دیو سیاه

خون به کف، خنده به لب آمده است... (فروغ 1368: 47)

و جامعه‌ی بیمار آن روز را در بافت واژگانی خاص این‌طور به تصویر می‌کشد:

همسایه‌های ما همه در خاک باغچه‌هاشان به جای گل

خمپاره و مسلسل می‌کارند

همسایه‌های ما همه بر روی حوض‌های کاشیشان

سرپوش می‌گذارند

و حوض‌های کاشی

بی‌آنکه خود بنخوانند

انبارهای مخفی باروتند (همان: 427)

اضطراب سبک

یکی از کاستی‌های زبانی در شعر فروغ این است که گاه در روند زبان روان و امروزی فارسی دچار اختلال کهنه‌گرایی و به قول دکتر شمیسا، اضطراب سبک می‌شود که برای روشن شدن مسأله، به برخی موارد اشاره می‌شود:

در سایه‌ها، فروغ تو بشست و رنگ باخت

او را به سایه از چه سیه‌پوش می‌کنی؟ (همان: 293)

که «بشست»، ذهن مخاطب را دچار آشفتگی می‌کند و در خط سیر زبان معاصر او ایجاد اختلال می‌کند و از نفوذ آن در دل و جان مخاطب می‌کاهد.

- کز به جای که از:

آن روزهایی کز شکاف پلک‌های من

آواهایم چون حبابی از هوا لبریز، می‌جوشید (فروغ 1368: 274)

و هیچکس نمی‌دانست

که نام آن کبوتر غمگین کز قلب‌ها گریخته، ایمانست (همان: 341)

- ز به جای از، کنون به جای اکنون:

تو آمدی ز دورها و دورها

ز سرزمین عطرها و نورها

نشانه‌ای مرا کنون به زورقی

ز عاج‌ها، ز ابرها، بلورها

مرا ببر امید دلنواز من

ببر به شهر شعرها و شورها (همان: 284)

حجمی از تصویری آگاه

که ز مهمانی یک آینه برمی‌گردد (همان: 390)

- کوتاه به جای کوتاه:

شبها که می‌چرخد نسیمی گیج

در آسمان کوتاه دلتنگ (همان: 295)

«برای فروغ فرخزاد که زبانش را بر مبنای روابط گفتاری رایج با تکیه بر عناصر زبان کوچه و بازار، بنیان می‌نهد و آن را از سازمانی منسجم - چنان که در زبان نیما و اخوان می‌بینیم - دور می‌کند، بازگشت به گذشته زبان - هرچند به تصادف و در قلمروی کوچک (مانند حروف) -، بازگشتی دشوار و پرخطر است. در چنین مواردی فروغ شاعری با زبانی آسیب‌پذیر جلوه می‌کند» (علی‌پور 1378: 184):

آنگاه

خورشید سرد شد

و برکت از زمین‌ها رفت

و سبزه‌ها به صحراها خشکیدند
و ماهیان به دریاها خشکیدند (فروغ 1368: 336)

7) واژگان مرکب و مشتق

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های زبانی یک متن، ترکیبات آن است، آن هم در یک متن خلاق مانند شعر. نوع و تازگی آنها نشان‌ورزیدگی زبانی ذهن شاعر است و این یکی از بزرگ‌ترین خدمات ادبی شاعر به غنای یک زبان است. در شعر فروغ انواع کلمات مرکب و مشتق وجود دارند و فراوانی آنها هم زیاد است. به نظر می‌رسد گروه کلمات ساخته‌شده با الگوی بی + واژه پربسامدترین آنها هستند.

ترکیبات ساخته شده از تکرار واژه یا اسم صوت

در اینجا به نوعی از کلمات مرکب برمی‌خوریم که از تکرار دو کلمه یا اسم صوت با میانوند یا بدون میانوند ساخته می‌شود. برخی از این کلمات عبارتند از:

کشمکش، دم به دم، سرتاسر، رنگ رنگ، لای لای، های های، یکایک، پیایی، نرم نرمک، ترس ترسان، نوش نوش، دمام، گاه گاه، سو سو، چاک چاک، خش خش، پیچ در پیچ، کشاکش، پیچاپیچ، نم نم، لبالب، قطره قطره، نفس نفس، جیر جیر، بی در بی، آرام آرام، کو به کو، هی هی، پا به پا، سوت سوتک، جقجقه، وغ وغ، هو هو، داخ داخ، تارخ تارخ، تکه تکه (جزو واژگان مهم فروغ).

- ترکیبات ساخته شده از (بی + اسم): بی‌پایان، بی‌گمان، بی‌تاب، بی‌کران، بی‌بنیاد، بی‌فروغ، بی‌گمان، بی‌تشویش، بی‌قرار، بی‌خبر، بی‌زوال، بی‌آغاز، بی‌شکيب، بی‌تجربه، بی‌جان، بی‌حاصل، بی‌آرام، بی‌تأمل، بی‌قدر، بی‌رنگ، بی‌آهنگ، بی‌اعتبار، بی‌سامان، بی‌کفایت، بی‌خواب، بی‌دریغ، بی‌آزار، بی‌انتظار، بی‌پروا، بی‌سبب، بی‌ثبات، بی‌مجنون، بی‌سر، بی‌تحرك، بی‌رمق و ...

- ترکیبات ساخته شده از (اسم + گاه): خوابگاه، تکیه‌گاه، نهانگاه، گذرگاه، سحرگاه، شبانگاه، دیرگاه، صبحگاه، درگاه، بارگاه، چراگاه، پروازگاه، قبله‌گاه، بوسه‌گاه، وعده‌گاه، هیچ‌گاه، زادگاه، گلوگاه، ایستگاه، گیجگاه، کشتارگاه و ...

- ترکیبات ساخته شده از (اسم + آلود یا آلوده): گردآلود، دردآلود، ننگ‌آلود، تب‌آلود، غبارآلود، گناه‌آلود، اشک‌آلود، دردآلود، زهرآلود، مه‌آلود، خواب‌آلود، رازآلود، دودآلود، مرگ‌آلود، محنت‌آلود، حزن‌آلود و ...). نکته‌ی قابل توجه این است که فروغ گاه به عمد کلماتی را که جنبه مثبت دارند به این طریق می‌سازد که در معنا اختلال ایجاد می‌کند، مثل: شوق‌آلود، نازآلود، عطرآلود، شبنم‌آلود و ...

- ترکیبات ساخته شده با دل: دل‌آزار، دلبر، دلنشین، بیدل، دل‌افسوده، دل‌انگیز، دل‌اويز، دلکش، دلدار، دلخواه، دلنواز، دلگیر، ساده‌دل، دلپذیر، دلتنگ، دل‌مرد و ...

- ترکیبات ساخته شده از (پُر + اسم): پرشرر، پرعطش، پراتش، پرسوز، پرخروش، پرغرور، پرنیاز،

پرشکوفه، پرشتاب، پرهیا هو، پر خون، پر عشق و ...

- ترکیبات ساخته شده از (نا + اسم یا صفت): ناکامی، ناپاک، ناتمام، ناشناس، ناشکیبا، ناپایدار، نامعلوم، ناگریز، نامسکون، نامحدود، ناسپاس، ناباور، نابالغ و ...

- ترکیبات ساخته شده با گناه: گناه کرده، گناه آموز، گناه کار، گناه کار، بی گناه و ...

- ترکیبات ساخته شده از (اسم + زده): غمزده، شب زده، یخ زده، وحشت زده، می زده و ...

ترکیبات عصبی

فروغ در دوران نخست شاعری نوعی کلمات مرکب با الگوی (واژه + جو یا خو) را به کار می برد که فضای خشم و خشونت را القا می کند که هم از نظر بار معنایی و هم بار آوایی قابل توجه اند. این کلمات با ذکر شماره صفحه عبارتند از: فتنه جوی (15)، بیگانه خو (40)، بدخو (69)، ستیزه جو (75)، دیوانه خو (89)، کینه جوی (120)، تاریک خو (208)، پارساخو (214).

8 ویژگی افعال

در شعرهای فروغ، در همه دفترها بیشترین بسامد به ترتیب از آن افعال ساده، مرکب و پس از آن افعال پیشوندی است که البته خیلی کم به چشم می خورد. زمان بیشتر فعل ها در دوره نخست شاعری ماضی است. در «تولد دیگر» زمان حال برجسته می شود و در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، حال و آینده در کنار هم حضور دارند. نکته خاصی درباره ساختمان افعال به کار رفته وجود ندارد، جز اینکه کاربرد مضارع ساده (در معنای ساده یا اخباری) بدون نشانه «می» یا «ب» در شعرهای او برجسته است، که گاه حتی یک فعل را به دو صورت با نشانه فعلی و بدون آن در کنار هم می آورد، گویی نشانه به قرینه لفظی یا معنوی حذف شده است (به ویژه در دفترهای اول):

نوشد، بنوشدم که بیوندم

با رود تلخ خویش به دریايش (فروغ 12:1368)

بر هستیم پیچد، پیچد سخت

آن بازوان گرم و توانارا (همان)

تفاوت قابل ملاحظه ای در نوع افعال در دو دوره شاعری فروغ می توان دید. در دوره نخست برجستگی با فعل هایی است سطحی که بیشتر نمایشی اروتیک دارند، مانند: دوست داشتن، بیزار بودن، ناز کردن، ترک کردن، گریستن، اشک ریختن، خواستن، رساندن، هوس داشتن، به هم رسیدن، خندیدن، نالیدن، دیوانه بودن، چنگ زدن، خفتن، تماشا کردن، خیره شدن، رقصیدن و ... که در دوره دوم تبدیل می شوند به فعل هایی چون: از دست دادن، نگران بودن، مایه بستن، لرد بستن، ورم کردن، ترکیدن، فرو ریختن، پخش شدن، دریدن، تبعید کردن، تسلیم کردن، تهی شدن، ویران ساختن، تسلیت فرستادن، فوران کردن، منفجر شدن، تکه تکه شدن، له شدن و ... حرکت رو به توسعه عینی و ذهنی این فعل ها در راستای تکامل عاطفی و اجتماعی فروغ، قابل ملاحظه و

تفسیر است؛ فعل‌هایی که از سطح به عمق می‌رسند.

برخی افعال نیز سوگلی شاعرند؛ افعالی با فضای معنایی ویژه که با برجستگی خاصی در بین افعال دیگر در سراسر شعرهایش حضور دارند. مهم‌ترین آنها عبارتند از: لغزیدن، لرزیدن، نالیدن، خزیدن، چنگ‌زدن، جویدن، فشردن و پیچیدن. شاعر لغزیدن و لرزیدن را در سراسر هستی می‌بیند و خود به جای گفتن، می‌نالد، به هر دست‌آویزی و کورسوی نجاتی چنگ می‌زند و سرانجام پیچیده و فشرده در خویش به گوشه‌تنبهایی زنی تنها می‌خزد.

نتیجه

تبار واژگان در شعرهای دوره نخست شاعری فروغ، کهن‌گرایانه و در محدوده سنت ادبی است، اما شاعر در دوره دوم از واژگان فارسی نوگرایانه‌ای سود می‌جوید. در میان کلمات کهن فارسی او، واژگان مخفف از جمله فراوانی حرف «ز» قابل توجه است و درباره واژگان عربی، بیشتر کلمات مشتق را به کار می‌گیرد که بسامد رو به رشد کلمات بر وزن مفعول، زیاد است. دایره واژگان فروغ در حوزه‌های زنانه، مادرانه، جواهر و سنگ‌های قیمتی، طبیعت (اوقات طبیعی، گیاهان، حیوانات)، رنگ و نقاشی، اروتیسم، مظاهر شهری و مظاهر اعتیاد و مستی، فراوانی خاصی دارد. از انواع واژگان شخصی او می‌توان به ادات تشبیه، «گویی» و «انگار»، صفات خاصی نظیر تنها، خسته، لرزان، مشوش و سست، ضمائر اشاره و ضمائر منفرد شخصی و کلماتی خاص نظیر نگاه، دیده، گیسو، دست، آتش، شعله، سرما، عشق، ایمان، گناه، ظلمت، نور، چراغ، مرگ، زندگی، زندان، خانه، پنجره، زن، مرد، دوست و ... اشاره کرد. فعل‌ها در شعر او بیشتر ساده و در ابتدای دوران شاعری بیشتر ماضی‌اند که بعدها، زمان حال و آینده برجسته می‌شوند. فعل‌هایی مانند لغزیدن، لرزیدن و نالیدن و فشردن حضور متمایزی دارند. انواع گوناگونی از کلمات مرکب در شعر فروغ وجود دارند که پربسامدترین آنها ساخته شده با الگوی بی + واژه است و گونه‌های دیگر در راستای اهمیت تکرار در عناصر شعری او، کلمات مرکب ساخته شده از تکرار واژه یا اسم صوت است. ترکیبات عصبی مانند بدخو، تندخو و کینه‌جوی نیز برجسته‌اند. بافت شعر فروغ، روان است و زبانش فصیح و بلیغ، اما قدرت شاعرانه او می‌تواند به هر کلمه غیر شاعرانه‌ای مجوز حضور در شعر را بدهد.

کتابنامه

- سارتر، ژان پل. 1370. ادبیات چیست؟. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. چ 1. تهران: کتاب زمان.
- ساری، فرشته. 1380. فروغ فرخزاد. چ 1. تهران: قصه.
- شمیسا، سیروس. 1376. نگاهی به فروغ. چ 3. تهران: مروارید.
- علی‌پور، مصطفی. 1378. ساختار زبان شعر امروز. چ 1. تهران: فردوس.
- فرخزاد، پوران. 1380. کسی که مثل هیچکس نیست. چ 1. تهران: کاروان.
- فروغ فرخزاد. 1368 (1989). مجموعه کامل اشعار فروغ. چ 1. آلمان غربی: نوید.

کلیاشتورینا. ورا. ب. (KliashTORina, V.B). 1380. شعر نو در ایران. ترجمه
همایون تاج طباطبایی. تهران: نگاه.